

ما همچنان بچه مانده بودیم

هر فصلی بازی خودش را می آورد. یک دفعه می دیدی همه کاغذ باد درست می کنند و می روند تپه های اطراف (بیشتر جایی که الان شهرک پردیس ساخته شده است) و یادبادک های دست سازشان را هوا می کنند. ناگهان سرشک می خریدند و لخ (نی) از پنجره همسایه می کنند و می نشستند به ساختن تنه اش و دنباله اش و میزانش و بعد نخ را که باز می کردند و یادبادک می رفت، قرقره آسمان و قرقره نخشان لاغر می شد.

یک حلقه با کاغذ درست می کردند و این حلقه پایه پای نخ می رفت به عنوان یک قاصد تا برسد به میزبان بازی های دیگر حکایت خودش را داشت، مثلاً فصل گردوها گردوبازی بود.

-از اینجا؟
-بده به خودم.

-از اینجا؟
-بده به خودم.

-از اینجا؟
-بزن بره.

ما خودمان بجل بازی نکرده بودیم ولی دیده بودیم بزرگ ترهایمان بازی می کنند.

دخترها یک گوشه می نشستند و یک قل دو قل بازی می کردند و خاله بازی. گاهی ما را به عنوان بچه توی بازی شان می آوردند. فقط غذا می خوردیم و می خوابیدیم و حالا صبح می شد و دوباره غذا...

خادم نوشت

فرشته های کوچک حرم امام رضا(ع)



به عنوان یک خادم امام رضا^(ع)، یکی از تصویرهای زیبایی که هر هفته در حرم امام رضا از دیدن آن لذت می برم، بچه های کوچکی هستند که با خانواده های خودشان به زیارت آمده اند و گاهی در رواق ها دنبال هم می دوند و بازی می کنند و گاهی بر روی دوش پدرشان در این خاطره به یادماندنی کنار ضریح مطهر امام رضا^(ع) می آیند و به کمک پدرشان ضریح مطهر را می بوسند. اکثر خادم حرم آقا هم سعی می کنند توی جیبشان شکلات داشته باشند تا زمانی که با لبخند زیادی این کودکان رویه رو می شوند، هدیه کوچکی برایشان داشته باشند. هفته



وَ اِثْمَا سَمِیَّتِ السَّیْئَةُ شَیْئَةً لَّایْهَا نَشِیْبَةُ الْحَقِّ. فَاَمَّا اَوْلِیَاءُ اللّٰهِ شبهه را به این دلیل شبهه می گویند که شبیه حق است، اما چراغ اولیای خدا.

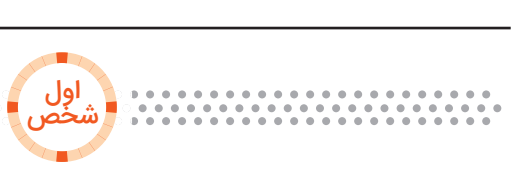
فَضِیَاؤُهُمْ فِیْهَا الْیَقِیْنُ. وَ دَلِیْلُهُمْ سَمْتُ الْهَدٰی. وَ اَمَّا اَعْدَاءُ اللّٰهِ در امور شبهه ناک، یقین و راهنمایشان راه هدایت است. ولی دعوت کننده دشمنان خدا.

قَدْ عَاوْهُم فِیْهَا الضَّلَالُ. وَ دَلِیْلُهُمُ الْعَمٰی. فَمَّا یَنْجُوْنَ مِنَ الْمَوْتِ مِنْ دَر مَسِیرِ شَیْبه، ضلالت و راهنمایشان کوردلی است. نه ترس از مرگ، علت نجات است.

خَافَهُ. وَلَا یُعْطٰی الْبَقَاَ مِنْ اَحَدٍ. و نه عشق به بقا عامل جاودانگی است.

نهج البلاغه. خطبه ۳۸. خطبه در تعریف شبهه

دمای هوای مشهد	 ۹۲٪ رطوبت هوا	 ۶°↓ ۱۶°↑
مشهد	 صبح ۱۳	 ظهر ۱۹
مشهد	 عصر ۱۵	 شب ۱۵
اوقات شرعی مشهد	اذان ظهر ۱۱:۱۶:۳۰ نیمه شب شرعی ۲۲:۳۴:۲۱ غروب آفتاب ۱۶:۵۰:۴۵ اذان صبح فردا ۰۴:۱۸:۴۸ اذان مغرب فردا ۱۷:۰۹:۱۶ طلوع آفتاب فردا ۰۵:۴۳:۰۹	



صدارتی کوتاه در عمارتی بی رحم

یادی از امیرکبیر، صدراعظم فقید دوره قاجار، هم زمان با سالروز صدارتش

روزی که ملک زاده خانم دست دخترانش را گرفت و همیای محمدتقی خان عازم کاشان شد، دیگر آن شاهزاده خانم شانزده ساله ای نبود که بنا به مصلحت دربار کنار امیرنشسته باشد. زندگی کوتاهش در جوار میرزاتقی خان، طوری همه چیز را تغییر داده بود که برای همراهی با او حتی در تبعید، ذره ای تعلل نکرد. از اولین روزی که نام میرزاآقاخان در اندرونی دربار ناصرالدین شاه بر سر زبان ها افتاد که بناست تنها خواهرتنی شاه را به عقد او درآورند، مهدعلیا که به دلیل حشرشهرهای منفعت طلبانه اش با میرزاآقاخان نوری، مخالف نزدیک شدن میرزاتقی خان به قدرت و منصب بود، او را آشپززاده ای خطاب می کرد که روانمی دیدهم پیا له دستگاه شاهانه شود. اما چه کسی منکر صلاحیت و درایت بی تکرار تقی خان بود؟ پدرش، خدمتکار و آشپز قائم مقام اول بود. پدر غذا می پخت و پسر ظرف هایش را برای آقا زادگان می برد. این بین، پشت کلاس درس فرزندان قائم مقام مکفی می کرد و آنچه می شنید، به خاطر می سپرد. همین آشپززاده پرانگیزه، طوری در پشت کلاس های درس، هوش و گوش تیز کرد که با حمایت قائم مقام تحصیلاتش را ادامه داد و در جوانی منشیگری او را به عهده گرفت. محمدخان قاجار هم که از دنیا رفت، ناصرالدین شاه از تیریز به تهران آمد و پیش از دسیسه های احتمالی مهدعلیا و میرزاآقاخان نوری، عنوان صدارت را با لقب امیرکبیر پیشکش میرزا محمدتقی خان فراهانی کرد. ناصرالدین شاه بیش از هر کسی به کفایت امیرکبیر ایمان داشت. پس از این انتصاب بود که ایران شاهد اصلاحات جدی و رو به پیشرفت در زمینه های گوناگون شد. از کاهش حقوق

روایت رضوی

هدیه امام مهربانی به پیرزن



خدا م گرفت، انگار که شیرین ترین هدیه زندگی اش را به او داده اند، بوسید و به چشم هایش کشید. مدام می گفت: «رضا جان! زیارت را قبول کن» و اشک می ریخت. ما هم مات و سردرگم ایستاده بودیم و فقط می توانستیم با قطرات اشکمان، همراهی اش کنیم. موقع جدا شدن مدام عذر می خواست که دود اسپند هایش تمام شده است و نه پای رفتن به روستای آن نزدیکی را داشته است تا اسپند تازه ای تهیه کند و نه جرئت جدا شدن از جاده ای که قرار بود از رویش را برآورده کند. از پیرزن که دور می شدیم، بیش از خمی دگی پشت و تنهایی و خانه کوچکش، لبخند رضایت عمیق روی صورتش و دستانی که به نشانه احترام روی سینه گذاشته بود، به چشم مان می آمد و یک «زیارت از بعید» ناب که به آن غبطه می خوردیم. به راستی چه کسی است که بتواند لحظه ای به عمق بی پایان محبت اهل بیت^(ع) در دل مردمان این سرزمین شک کند؟ خاندان پاک و مطهری که لطف و عنایتشان، دور و نزدیک نمی شناسد.



زیارت پس از ۴۰ سال

احمد سلیمی به همراه دختر و پسر نوجوانش از شهرستان سوسنگرد استان خوزستان برای زیارت بارگاه رضوی به مشهد سفر کرده است. او می گوید پیش از این زمان جنگ تحصیلی وقتی که هفت ساله بوده به زیارت امام رضا^(ع) آمده است و حالا پس از ۴۰ سال و این بار با فرزندانش، توفیق زیارت امام مهربانی را پیدا کرده است.

عکس زائر

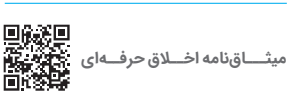
عکس: احمد حسنی | فوتوشهر

شنبه

مسئال چهاردهم
۲۷ مهر ۱۴۰۱
۲۲ ربیع الاول ۱۴۴۴
شماره ۳۷۸۷

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir



میثاق نامه اخلاق حرفه ای



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی:
- صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد:
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: محلن مشهد، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمابر: ۳۷۲۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

خیمه شهر



طرح: جلال حاجی زاده

شوخى بی شوخى

کتاب فروشی یا لباس فروشی؟

از تعداد مراجعان بیشتر است ولی کافی است یک نفر مغازه لباس فروشی در یکی از کوچه پس کوچه های شهر راه بیندازد، کلی از آن استقبال می شود، این درحالی است که کتاب های کتابخانه کاملاً رایگان امانت داده می شود، ولی بابت لباس های لباس فروشی، باید کلی هزینه کرد.

یکی از دلایل واقعا مهم و اساسی برتری لباس به کتاب، این است که کتاب ها رنگ بندی ندارند و هر کتاب هر قدر هم تیراژش بالا باشد، فقط در یک رنگ جلد که آن هم معمولاً به لباس آدم نمی آید، منتشر می شود، ولی لباس ها طوری هستند که تقریباً هر مدلشان کلی رنگ بندی دارد و می شود طوری آن را انتخاب کرد

که با بقیه لباس ها هماهنگ و ست باشد.
❶ شما حتی اگر فاشخترین کتاب ها را هم به کسی هدیه دهید، او را نمی توانید خوشحال کنید و اگر شادی او را ببینید، قشنگ متوجه می شوید که یک شادی کاملاً مصنوعی و ساختگی است. حالا اگر به جای همان کتاب فاخر یک لباس کل منگلی منگوله دار بخرید، ممکن است از خوشحالی بال در بیاورد و حتی بگوید: تو کل عمرم، کادوی به این قشنگی نگرفته بودم.

رئیس اتحادیه صنف کتاب فروشان اراک گفته است که مردم باید علاقه بیشتری به کتاب نشان دهند و نگذارند کتاب فروشی ها به دلیل نداشتن بازده اقتصادی، تبدیل به لباس فروشی شوند.

البته به نظر ما همان بهتر که کتاب فروشی ها، تغییر کاربری دهند و بزنند توی کار لباس، به خصوص که به دلایل زیر لباس فروشی، خیلی بهتر است از کتاب فروشی:

❶ هر کتابی که در کتاب فروشی فروخته شود، نتیجه قطع درختان بوده که باعث آسیب جدی و جبران ناپذیر به طبیعت شده است، ولی هر لباسی که در لباس فروشی فروخته شود، معمولاً یا

پشم های گوسفندان است یا نتیجه برداشت پنبه که سطح مزارع که در هر دو حالت کاری به طبیعت ندارد.

❷ سرمایه گذاری در

برخش کتاب، جذابیت کمتری دارد نسبت به سرمایه گذاری در بخش لباس. مثلاً ما در همین مشهد خود مان کتابخانه های

عمومی بزرگی در خیابان های اصلی شهر داریم که بودجه زیادی هم صرف ساخت و تجهیز آن ها شده است ولی وقتی واردش شوید، می بینید تعداد کتابداران